

درس یکصد و سی و چهارم:

دفع شکوک از غایت (2)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسئله ترتب علل اربعه بر فعل، مسئله جدید و تازه‌ای نیست بلکه از گذشته جزء همان اصول موضوعه و منتقله‌ای که از حکمت یونان رسیده، بوده است. در بحث حرکت و بحث اجزاء لایتناهی به‌نظرم رسید صحبت شد که بعضی‌ها در ترکیب اجزاء عالم قائل به مسئله بخت و اتفاق شدند و ظاهراً آن‌طوری که درنظرم هست ذیمقراطیس ذرات عالم را برحسب اتفاق ... یک ترکیبی در آنها اعتقاد داشته است^۱ که بعد به‌واسطه آن ترکیب یک حرکتی در افعال آنها پیدا شده است و به‌واسطه مسئله تکامل انواع، همین‌طور انواع متکامل‌تری یکی بعد از دیگری پیدا شده‌اند همان‌طور که نظریه داروین و امثال‌ذلک در تکوّن انسان هم همین‌طور است و امروزی‌ها آیات قرآن را طبق نظریه داروین و اینها حمل می‌کنند که وجود انسان به‌واسطه تکامل انواع، همین‌طور رو به تکامل رفته است تااینکه به این وضعیت فعلی رسیده است و بعد این انواع برحسب تصادف و تنازع در بقاء، یکی پس از دیگری ازبین رفته‌اند تااینکه آن نوعی که توانست خودش را روی پا نگه دارد باقی ماند.^۲

البته نظرات دیگری هم در این زمینه هست که اصل قضیه غایت را در مورد موجودات غیر شاعر نفی می‌کند ولی در موجودات شاعر مثل انسان و حیوان اصل غایت را در یک محدوده‌ای اثبات می‌کند. حالا ما باید ببینیم که منظور حکمای یونان که قائل به دخالت علل اربعه در فعل شده‌اند چیست و آیا مطلب آنها در همه افعال تمام است یا اینکه تمام نیست.

لاشک در اینکه هر چیزی که از قوه به فعل دربیاید به آن فعل گفته می‌شود چه کمال اوّلی برای یک ماهیتی باشد یا کمالات ثانوی یا عبارت باشد از حرکت در جوهر؛ جوهر یک شیء یا عبارت باشد از حرکت در اعراض؛ حرکت در کم، حرکت در کیف، حرکت در این و حرکت در زمان که اینها از مرحله قوه به فعل درآمدن است که به آن فعل گفته می‌شود و قطعاً هر فعلی فاعل می‌خواهد، در واقع طبق برهان هر وجودی که بخواهد متحول به وجود دیگری بشود و هر ماهیتی اگر بخواهد لباس وجود جدیدی به خود بگیرد بدون فاعل و بدون محرک امکان ندارد. چون آن شیء در این تحرک ناقص است و همین‌که ما برای آن شیء اثبات قوه کردیم لامحاله برای خارج شدن از استواء طرفین و از مرحله قوه به فعل درآمدن نیاز به محرک دارد و همان‌طوری که در اصل وجود و پوشیدن لباس وجود بر قامت ماهیت نیاز به محرک، فاعل، جاعل و مبدأ داریم

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۷، ص ۴۱۲.

۲. منشاء انواع (داروین)، ج ۱، ص ۶۳.

همین طور در مورد اعراض و در مورد حرکت جوهری نیاز به فاعل داریم و خود آن ماهیت بحدّ نفسه نمی تواند از عهده این مهم بر بیاید.

بناءً علی هذا ما اوّل باید ببینیم آن فاعلی که این فعل را به وجود می آورد آیا فاعل مختار است یا غیر مختار، یعنی فاعل در فعل خودش اختیار انجام دارد یا اینکه مجبور به انجام دادن است به عبارت دیگر آیا فاعل بالتّسخیر یا فاعل بالإرادة یا بالقصد است؟ در مورد انسان و همین طور در مورد حیوان می بینیم که فاعل بالقصد است مثلاً کسی که عملی را انجام می دهد قصد می کند، اراده می کند، اختیار می کند و بعد انجام می دهد. من باب مثال من وقتی که تشنه هستم می توانم افعال مختلفی را انجام بدهم؛ کتاب را بردارم بخورم، سینی را بخورم، پتو را بخورم، لیوان خالی را بخورم ولی از بین همه اینها می بینم که این آب برای من مفید است و رفع عطش می کند لذا از میان این افعالی که انجامش در اختیار من است آب را انتخاب می کنم حتی اگر مایع های دیگری هم مثل دوغ و شربت و امثال ذلک باشد آن مایع ها را انتخاب نمی کنم و می گویم که اینها بدتر، عطش به وجود می آورند. پس از روی فکر و از روی قصد و از روی اختیار انتخاب اصلح را بر فعل خودم می کنم و وقتی که در ذهن انتخاب اصلح شد بعد فعل هم به سمت آن تحقّق پیدا می کند، اراده می کنم و دستم به طرف پارچ آب می رود و آب می نوشم.

حیوانات هم همین طور هستند آنها هم وقتی که گرسنه هستند نگاه می کنند که چه شکاری می توانند پیدا کنند، ابتدا شکار را می بینند خودشان را هم در مقیاس با آن شکار قرار می دهند مثلاً آیا شکار لنگ است لنگ نیست و آیا می توانند [آن را شکار کنند یا نه]؟ لذا می بینید وقتی گله ای حرکت می کند آن حیوانی که عقب گله حرکت می کند همیشه صید واقع می شود و آن صیاد که شیر و پلنگ و اینها است به آن حیوان آخر دسترسی پیدا می کند و زودتر می تواند آن را بگیرد. پس تمام این مسائل را آن شیر و آن حیوان در ذهن خودش آورده است. دیده اید وقتی که می رود در یک جایی کمین می گیرد و در یک موقعیت مناسبی [خود را قرار می دهد تا شکار کند]؟!

من یک دفعه فیلمی تماشا می کردم دیدم عجیب [است]! ما می گوئیم که اینها اصلاً شعور ندارند اما شیر آن چنان خودش را لای بیشه مخفی می کند که اصلاً انگار نه انگار. حیوان ها داشتند کنار رودخانه آب می خوردند این شیر هم وسط بیشه خودش را مخفی کرده بود و آنها اصلاً اطلاع نداشتند که این الآن اینجا است و بعد آرام آرام بدون اینکه سروصدایی باشد جلو می آید و به اینها نگاه می کند، اینها می روند، می روند، می روند این هم چشمش را می اندازد می بیند مثل اینکه این یکی مریض است یا لنگ است خلاصه طوری خودش را در موقعیتی قرار می دهد که کاملاً این دو باهم مواجه می شوند نه اینکه این بخواهد تعقیب کند. تمام این چیزهایی که الآن این دارد در مخیله خودش خطور می دهد اینها را از روی قصد و اختیار انجام می دهد چرا از اوّل سراغ

آن حیوانی که جلوتر بود نرفت؟!

اشتراک انسان و حیوان در انتخاب اصلح

حیوانات در تمام افعالی که انجام می دهند فاعل بالقصد هستند حالا قوه مفکره به عنوان ادراک کلیات ندارند آن یک حرف دیگر است ولی از نقطه نظر انتخاب اصلح و از نقطه نظر انتخاب چیزی که برایشان مفید است مانند انسان هستند و فرقی نمی کنند مثلاً علفی که برایشان مضر باشد نمی خورند علف خوب را می خورند جای مناسب را انتخاب می کنند و نگاه می کنند می بینند که در کجا لانه بگذارند برایشان بهتر است و به طور کلی این اصل انتخاب اصلح در حیوانات و در نظر گرفتن غایتی برای فعل در حیوانات هم، چون انسان وجود دارد. لذا بعضی ها این دو مسئله را یعنی این غایت و اصل غایی را در مورد انسان و حیوان قبول کرده اند و گفته اند که اینها در انجام افعالشان هدف و غایت دارند به جهت اینکه انتخاب می کنند؛^۱ انتخاب کردن دلیل بر هدف گیری است دلیل بر غایت دادن به فعل است به عکس - من باب مثال - آب رودخانه ای که دارد حرکت می کند و این آب برای حرکتی که دارد انجام می دهد هدفی ندارد چه به دریا بریزد چه به مزارع بریزد برای او فرقی نمی کند به این بستگی دارد که شیب از کدام طرف باشد و مسیر از کدام طرف. یا مثلاً زلزله ای می آید که این زلزله عبارت از فعل و انفعالاتی است که درون زمین هستند و این طبق یک مسیر مشخصی که برایش هست فعلش انجام می گیرد و کاری به این ندارد. فرض کنید آن قوایی که درون زمین هستند اینها حرکت می کنند آن انرژی حرکت می کند و متراکم و فشرده می شود و بر طبق آن مسیری که برایش قرار داده شده است و طبق قاعده علت و معلول از یک جا خودش را خارج می کند اما خودش هم نمی فهمد و خبر ندارد که دارد از کجا این انرژی اش را هدر می دهد.

عدم شعور و ادراک جمادات و حوادث طبیعی

آن گیاهی که از روی زمین می روید هیچ خبر ندارد که تا دو ماه دیگر چه به روزگارش می آید آیا دستخوش خوردن یک بز و برّه می شود یا اینکه دستخوش یک بچه که می آید و فقط دلش می خواهد که آن را از ریشه بکند و کنار بیندازد یا دستخوش لگد خوردن یک آدم دیوانه ای می شود یا اینکه چرخ ماشینی از رویش می رود؟! این گیاه هیچ از این مسائل خبر ندارد. یا اینکه فرض کنید آن بادی که الان می وزد و حرکت می کند و می خواهد فلان جا برود اصلاً نمی داند در سر راهش چه چیزهایی را خراب می کند و چه چیزهایی را نگه می دارد و چه چیزهایی را از بین می برد. گفت:

^۱ . مصدر در حال بررسی.

فرشته‌ای که وکیل است بر خزائن باد *** چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی!^۱

این می‌خواهد برود و مأموریتش را انجام بدهد حالا چراغ پیرزن هم این وسط خاموش می‌شود بشود! او وظیفه‌اش را انجام می‌دهد! حالا به این مسئله کار نداریم که این شعر درست است یا درست نیست. ظاهراً محل اشکال است ولی صحبت در این است که وقتی ما یک نگاه به خارج کنیم و از خارج به حوادث طبیعی نگاه کنیم به این مسئله می‌رسیم که حوادث طبیعی دارای شعور نیستند آنچه که دارای شعور و ادراک است عبارت از حیوان و انسان است حالا موجودات دیگری مثل جن و امثال ذلک هم هستند. در مورد گیاه هم حالا یک مقدار کمی قائل بشویم که روح نباتی دارد اما در جمادات و علل و حوادث طبیعی نمی‌توانیم قائل به شعور و ادراک شویم مثلاً این معده‌ای که الآن دارد غذا را هضم می‌کند و به روده می‌فرستد آیا اطلاع دارد بر اینکه چه کار می‌کند یا نه؟! اگر اطلاع داشته باشد پس چرا سم را هم داخل در روده می‌کند و برنمی‌گرداند؟! پس اطلاع ندارد و فقط یک حرکتی را انجام می‌دهد یک وظیفه‌ای را انجام می‌دهد و به عضو دیگر تحویل می‌دهد بنابراین خود این معده در انجام وظیفه‌اش دارای شعور نیست و فاعل بالتسخیر است یعنی تحت تسخیر نفس ناطقه است که دارد انجام می‌دهد.

حالا صحبت و بحث در این است که ما فاعل را چه بدانیم؟ آیا ما بر فاعل مختار اطلاق فاعل می‌کنیم یعنی آن فاعل ذی‌شعور مثل انسان و حیوان و جن و ملک را فاعل می‌دانیم؟ [بله]، ما باد، زلزله، باران، رشد گیاه و حوادثی که به وجود می‌آیند حتی در خود انسان مثل حرکت معده و حرکت قلب و امثال ذلک را فاعل نمی‌دانیم وقتی که این طور شد بنابراین فعلی که سر می‌زند را فعل می‌نامیم در وقتی که فاعلش دارای شعور است و بقیه چیزهایی که در عالم هست را فعل نمی‌دانیم و ما فاعل را دیگری می‌دانیم که این فعل دارد [از او] سر می‌زند.

اگر این طور باشد این بحثی است که اولاً خیلی‌ها قبول نمی‌کنند چون می‌گویند که فرض کنید ما می‌بینیم این ماشین کوکی که الآن شما آن را کوک کرده‌اید و دارد راه می‌رود الآن متحرک این ماشین کوکی است و شما نیستید حالا قوه‌ای در این ماشین هست که آن قوه این حرکت را انجام می‌دهد یا مثلاً باد می‌وزد آن چیزی که دارد خراب می‌کند باد است، می‌گویند: باد خانه را خراب کرد دیگر دست جبرائیل و عزرائیل و میکائیل را کسی این وسط نمی‌بیند، آنچه که ما داریم می‌بینیم باد و طوفان و امثال ذلک است. یک وقت می‌گوییم که اصلاً فاعل، فاعل مختار و فاعل بالإرادة است این یک مسئله است که بعداً بحثش می‌آید و یک وقت هم برطبق همین روش متداول به هر قوه‌ای که موجب فعلی بشود فاعل می‌گوییم؛ همان‌طوری که نفس ناطقه فاعل است

^۱. گلستان سعدی، باب هشتم در آداب صحبت، حکمت شماره ۶۵.

آنچه که باعث می‌شود غذا هضم شود و در معده هست هم فاعل است خود روده هم فاعل است هر کدام از اعضاء بدن فاعل‌اند و در فعل خودشان دارند عملی را از قوه به فعل درمی‌آورند حالتی را از قوه به فعل درمی‌آورند. درست شد؟!

وقتی که این طور شود پس باید ببینیم که این موجوداتی که در عالم شعور ندارند چگونه می‌توانند غایتی را تعقیب کنند؟! آیا موجودی که شعور ندارد می‌تواند از اشیاء متعدده برای رسیدن به هدف، آن فرد اصلح را انتخاب کند؟! آیا ممکن است؟! امکانش نیست، آن چیزی که شعور ندارد و فهم ندارد مثلاً آن آبی که الآن دارد در این جوی حرکت می‌کند آیا از انتخاب راه‌های متعدد فرد اصلح را انتخاب می‌کند یا نه، هر کجا سرازیری بود خوش آمدی ما آمدیم! به این حرف‌ها کاری ندارد! فرض کنید که شما سنگ را به آن سمت می‌فرستید آیا سنگ در هدف‌گیری خودش چیزی را در نظر دارد که الآن که من دارم می‌روم یک وقت به سر شخصی نخورم و این طرف‌تر بیفتیم؟! نه، سنگ می‌رود و وسط پیشانی یک بیچاره‌ای که در آنجا ایستاده است می‌خورد درحالی‌که ما به خود سنگ فاعل می‌گوییم! این حرف‌ها نیست. آن زلزله‌ای که می‌آید آیا خودش می‌داند که کجا برود و کجا نرود؟! نه، نیرویی است که درون زمین حرکت می‌کند و آن نیرو فشرده می‌شود و فشرده می‌شود و هیچ هم خودش نمی‌فهمد، یک‌دفعه به یک جایی می‌رسد که خودش از درون خودش منفجر می‌شود حالا شانس هر کسی که افتاده است! یک‌دفعه در رودبار می‌افتد و درب‌وداغان می‌کند یک‌دفعه در زنجان می‌افتد و درب‌وداغان می‌کند یک‌دفعه در آمریکا می‌افتد یک‌دفعه در فلان‌جا می‌افتد. این دیگر خودش نمی‌فهمد چه کار می‌کند. بله، فعل هست فاعل هست؛ فاعل عبارت از همان نیرویی است که درون این است فعل عبارت از آن حرکتی است که دارد انجام می‌گیرد ولی صحبت در این است که او نمی‌تواند غایت را انتخاب کند؛ انتخاب به معنای دست‌چین کردن به معنای برگزیدن و از سایر احتمالات یک احتمال را معین کردن. فاعل نمی‌تواند چنین کاری را انجام دهد انسان می‌تواند، حیوان می‌تواند اما او نمی‌تواند. درست شد؟!

بناءً علی‌هذا مرحوم حاجی و امثاله برای توجیه این قضیه این‌طور فرموده‌اند که غایت به معنای نهایت یک شیء است؛ در موجودات و در افعال و حوادثی که آن فعل و آن حادثه از شخص مُرید سر می‌زند غایت به یک معنایی است که حالا می‌گوییم ولی در مورد موجودات دیگر و حوادث دیگر، حرکت معده، حرکت قلب، حرکت روده، حرکت اشیاء خارجی، باد، زلزله، طوفان، تگرگ، باران، حوادث طبیعی، رشد گیاه و امثال‌ذلک به نهایت یک شیء و به مآل یک شیء غایت گفته می‌شود؛ غایت عبارت از همان مرحله‌ای است که فعل در آن مرحله توقف می‌کند.

خُب اگر غایت این‌طور باشد پس دیگر دعوایی در کار نداریم. اگر قرار باشد ما غایت را به این معنا بدانیم پس چرا عده‌ای از اوّل غایت را منکر شده‌اند و گفته‌اند که اشیاء در خارج احتیاج به غایت ندارند و

بدون غایت هستند؟! حُب از اوّل می گفتند! چرا؟! به جهت اینکه هر فعلی بالأخره به یک نهایی خواهد رسید چون ما حرکت را عبارت از عبور شیء از قوه به فعل می دانیم وقتی که عبور شیء از قوه به فعل شد بالأخره در یک جایی که فعلیت هست در همان جا غایت برای او می شود مرحله بعدی هم غایت برای فعل جدید می شود، مرحله بعدی هم غایت برای فعل جدید می شود و شما به هر مرحله ای که نگاه کنید برای قوه قبلی غایت می شود. در حرکت جوهریه وقتی که ماهیتی می خواهد از یک قوه ای به فعل برسد به هر مرحله ای که می رسد، غایت برای قوه قبلی و قوه برای فعلیت جدید می شود و ما در حرکت جوهریه یک شیء ثابت نمی بینیم پس دائماً تمام عالم و تمام حوادثی که در عالم اتفاق می افتند در هر لحظه ای غایتی دارند و در هر لحظه ای قوه ای برای غایت جدید هستند.

پس ما الآن موجود بدون غایت در عالم احساس نمی کنیم و می گوئیم: براساس حرکت جوهریه این مسئله روشن است که هر شیء متحولی در تحول خودش یک قوه و فعلی را می خواهد، یک استعداد و رسیدنی را در آن مرحله ای که هست می خواهد مانند هیولا و صورت. ما گفتیم: همان طور که ماده و صورت در هر مرحله ای نسبت به صورت جدید هیولا است و همین طور نسبت به صورت جدیدتر هیولا است و آن صورت در هر مرحله برای او فعلیت دارد مسئله غایت هم به این نحو حل می شود که هر موجودی - چه ذی شعور چه غیر ذی شعور - در فعلی که انجام می دهد بالأخره یک قوه ای را به فعلیت می رساند که آن فعلیت برای این قوه غایت می شود.

من باب مثال من دستم را برای برداشتن لیوان حرکت می دهم این حرکت از این وضع سر می زند و جلو می آید تا به این لیوان می رسد شما می گوئید که غایت برای این حرکت، رسیدن به لیوان است. می گوئیم که بله، مآل برای این حرکت، رسیدن به لیوان است ولی اگر دقت کنیم می بینیم که رسیدن به لیوان غایت برای فعل نیست بلکه تمام شدن فعل است به نحوی که اگر ما می خواستیم از لیوان هم دست را جلوتر می بردیم و ده سانت جلوتر از لیوان غایت برای فعل ما واقع می شد. پس روی این حساب هیچ فعلی در عالم نیست که غایت نداشته باشد چون هر فعلی در عالم عبارت از حرکات است عبارت از عبور از قوه به فعل است. ما فعلیت را غایت می دانیم در این صورت چگونه ممکن است که غایت، علت برای فعل باشد در حالی که آن غایت معلول برای فعل است؟! مگر غیر از این است که غایت عبارت از فعلیت یک فعل است پس آن چیزی که موجب شده است این غایت به وجود بیاید نفس تحرک است؛ نفس تحرک علت برای غایت می شود، این طور نیست که غایت علت برای تحرک بشود.

لذا اگر ما به این کیفیت غایت را به معنای فعلیت یک فعل دانستیم که یک فعلی در انجام فعل و انفعال و تحرک و تمام متحرکات خودش به یک حدّی می رسد در این صورت آنچه که این غایت را به وجود آورده

است خود فعل است و غایت چیزی نیست جز ایستِ فعل و عدم دوام فعل و لهذا غایت برای فعل، معلول می‌شود وقتی که معلول شد دیگر ترتب علل اربعه بر تحقق فعل پی کارش می‌رود و علل اربعه مترتب بر فعل نیستند و در تحقق فعل دخیل نیستند. ما در آنجا یک علت فاعلی و یک علت صوری می‌خواهیم و در بعضی از چیزها علت مادی می‌خواهیم ولی در بعضی مثل مجردات همان علت مادی را هم نمی‌خواهیم. درست شد؟! این علت غایی برای فعل می‌شود که به معنای مآل آن فعل است نه به معنای هدف، مثلاً من از قم به طهران حرکت کردم ابتدای حرکت من از قم است و انتهایش طهران است.

اگر غایت به این معنا باشد که مرحوم حاجی فرمودند و دیگران هم کم‌وبیش اشاراتی به این قضیه دارند که خود غایت عبارت از مآل یک شیء است، این دیگر در این صورت علت برای آن شیء نیست بلکه معلول شیء است مثلاً تا شما از قم راه نیفتید به طهران نمی‌رسید تا این قدم‌ها را یکی یکی بر ندارید به طهران نمی‌رسید تا اراده و عزم نکنید به طهران نمی‌رسید در این صورت غایت معلول است و دیگر نمی‌تواند علت باشد.

بعضی‌ها مسئله را به نحو دیگری مطرح کرده‌اند؛ فرموده‌اند که غایت عبارت از کمال وجودی یک موجودی است که قبل از رسیدن به آن غایت در مرحله نقصان نسبت به این غایت قرار دارد. من باب مثال دانه گندم بود و قبل از اینکه بخواهد شکوفه بدهد و سبز بشود نسبت به این ناقص بود ولی خودش نسبت به خاک کامل است این وقتی در شرایط مقتضی قرار می‌گیرد به سمت جوانه زدن حرکت می‌کند و وقتی که جوانه می‌زند کمالی را برای خودش به وجود می‌آورد. درست شد؟! دوباره حرکت می‌کند و رشد می‌کند و سبزه می‌شود و کمال دیگری را نسبت به کمال اول به دست می‌آورد و همین‌طور تا اینکه به حد سنبله می‌رسد و تبدیل به گندم می‌شود؛ «ز هر تخمی برآمد هفتاد تخم!»^۱ یک دفعه شما می‌بینید که از یک دانه گندم سی تا چهل تا هفتاد تا دانه گندم به وجود می‌آید. آن کمال بعدی برای ناقص قبلی غایت می‌شود.

پس غایت عبارت از کمالی است که مترتب بر نقصان یک ناقصی است به واسطه حرکتی که انجام می‌دهد. در این کمالی که انجام می‌دهد و این کمالی که هست طبعاً راه اصلح را برای رسیدن به این انتخاب می‌کند مثلاً آن دانه گندم برای اینکه به این کمال برسد در زمین فرو نمی‌رود سرش را در هوا بیرون می‌آورد چون در زمین فرو رفتن با رسیدن به کمال خودش منافات دارد. از آب، خاک، هوا و نور برای رسیدن به کمال خودش بهره‌مند می‌شود و انتخاب می‌کند یعنی وقتی که آب بدهند زیاد آب را به خودش نمی‌گیرد که خراب شود بلکه به اندازه می‌گیرد. در نور شرایط را برای رسیدن به این کمال لحاظ می‌کند مثلاً اگر یک جا نور کم باشد [خودش را به سمت نور می‌کشد] دیده‌اید گیاهان خودشان را به سمت نور و آفتاب می‌کشاند که از آفتاب

^۱ . مثنویات ملک الشعرا بهار، شماره ۷۴ - رنج و گنج:

قضا را در آن سال از آن خوب شخم *** ز هر تخم برخاست هفتاد تخم

بهره‌مند شوند؟!

تلمیذ: ... قصد اراده ...

استاد: حالا ما فعلاً به آن کار نداریم ما می‌گوییم در کمال برای رسیدن به کمال انتخاب مسیر اصلح لازم است.

تلمیذ: در اینجا خود انتخاب، بر شعور و اراده دلالت می‌کند.

استاد: بله، شما می‌گویید که انتخاب دلالت بر اراده می‌کند حالا شاید مثلاً بتوانیم جواب دهیم که خود آن حالت فطری که در این گیاه هست فی‌حدّ نفسه [موجب می‌شود که] این فعل از او سر می‌زند یعنی غیر از انتخاب چیزی نیست مثلاً اگر بخواهد جذب کند این طور نیست که شاعر باشد به اینکه در کنارش چیزهای دیگری در خاک وجود دارند و از میان آنها چیزی که بهتر است را جذب کند، بلکه آن چیزی که در وجودش قرار داده شده است، مثل ماشین کوکی، فقط همان چیزی را برمی‌دارد که برای او مفید است.

تلمیذ: در حقیقت این انتخاب نیست، بلکه آن چیزی که ملایم طبعش هست برمی‌گزیند.

استاد: بله آنچه که ملایم طبعش هست را برای خودش برمی‌گزیند.

تلمیذ: در این صورت انتخاب اصلح نیست.

استاد: انتخاب اصلح نسبت به نفس خود گیاه است نه نسبت به شعور؛ شاعر به انتخاب اصلح نیست ولی خواهی نخواهی اصلح را انتخاب می‌کند؛ خودش نمی‌داند که دارد انتخاب اصلح می‌کند ولی این کار را انجام می‌دهد. فرض کنید شما دارید به جایی حرکت می‌کنید و به یک چندراهی می‌رسید که یکی از این راه‌ها خراب است؛ یکی گل است، یکی پرتگاه است و یک راه هم این راهی است که شما دارید می‌روید، شما در اینجا خواهی نخواهی خودتان را در این راه قرار می‌دهید ولی نمی‌دانید که در این راه قرار دادن به‌خاطر فرار از اینها است ولی همین راه است که شما را به مقصد می‌رساند و راه‌های دیگر نمی‌رسانند یعنی خودتان را از ترس افتادن در گل و دریا و پرتگاه در این راه قرار داده‌اید ولی اتفاقاً همین راهی است که شما را به مقصد می‌رساند و شما شاعر به این قضیه نیستید این می‌شود انتخاب اصلح.

اینها می‌گویند که غایت عبارت است از اینکه شیء اولاً کمالی را برای خود در این فعل کسب می‌کند که آن کمال را نداشته است ثانیاً اینکه برای رسیدن به این کمال باید آن هدف و آن جهتی که به آن کمال می‌رسد را تعیین کند، بدون این دو قضیه آن کمال در خارج تحقق پیدا نمی‌کند و غایت تحقق پیدا نمی‌کند. ولی ما در اینجا دیگر نیاز نداریم به اینکه آیا شعور داشته باشد بر اینکه دارد این را انجام می‌دهد یا شعور نداشته باشد، اراده بکند یا اراده نکند. ما به این چیزها دیگر کار نداریم بلکه خود آن مسیری که آن شیء برای رسیدن به یک هدف طی می‌کند خود آن مسیر عبارت از کمال یک شیئی است که بر نقصان این مترتب است و آن هدف مورد

توجه ذاتی این شیء قرار می گیرد.

نقضی که به این مطلب وارد می شود این است که ما خیلی از اشیاء را در خارج می بینیم که مآل آنها کمال برای آنها به حساب نمی آید یعنی ما وقتی که نسبت به خود شیء نگاه کنیم کمالی به حساب نمی آید؛ فرض کنید که یک لیوان در سرازیری می افتد و به یک سنگ می خورد و می شکند، این شکستن چه کمالی برایش است؟! بلکه نقصان است. فرض کنید آبی است که در جوی حرکت می کند و می رود، به جای اینکه در نخلستان و مزارع برود مسیرش طوری است که آن را به کویر می برد و از بین می رود این چه کمالی برای آب است؟! فرض کنید دانه گندمی است که رشد می کند و بالا می آید همین که می خواهد به سنبله برسد یک مرتبه ماشینی از روی آن رد می شود این چه کمالی برای گندم است؟! یا فرض کنید باد می آید و آن را از بین می برد، این چه کمالی برای آن است؟! یک وقت شما به طور کلی برای هر چیزی که در عالم اتفاق می افتد کمال می دانید، این یک حرف دیگر است ولی چه دلیلی دارید بر اینکه این کمال است؟!

تعریف کمال

کمال عبارت از تبدیل نقص به یک امر بالاتر است نه یک امر پایین تر. آن دانه گندمی که استعداد دارد هفتاد گندم شود اگر من پا روی آن بگذارم یا تبدیل به آردش کنم و از بین ببرم، این کمال است؟! شما به این کمال می گوئید؟! بنابراین همان طور که اگر شما بخواهید بگوئید که ما در نظام عالم نگاه می کنیم و می بینیم که افعالی برای غایاتی هستند و نظمی که در عالم هست موجب می شود که ما پی به اشاراتی برای حوادث طبیعی ببریم، همان طور فناء و زوال و از بین رفتن هم در خود این نظام وجود دارد. آیا فناء و زوال و از بین رفتن کمال برای یک شیء تلقی می شود؟! این کمال نیست. مثلاً درختی بالا می آید و سبز می شود یک دفعه بچه ای می آید و این درخت را می کند و به کنار می اندازد. حالا کندن درخت و خشک شدن، کمال درخت است؟! آیا این فعل کمال است؟! این درختی که الآن بالا آمده است در این بالا آمدن به کمال خودش رسید؟! خیر، به کمال خودش نرسید و در این وسط سیر کمالی اش آتبر و منقطع شد. در اینکه بعضی از افعال سیر کمالی را طی می کنند حرفی نیست ولی صحبت در اشاعه و تعمیم افعال به همه افعال ذوی شعور و غیر ذوی شعور است که ما نمی توانیم در آنها این مطلب را بپذیریم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد